



آمدن یا نیامدن؟ مسئله این نیست!

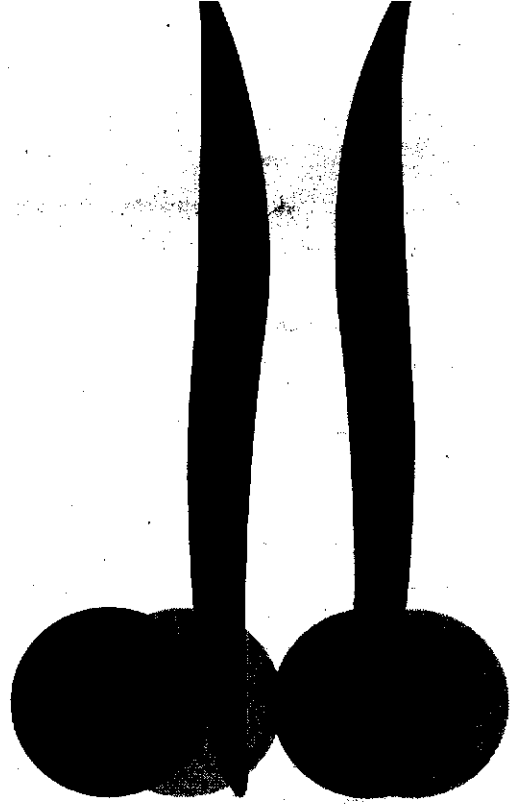
سیدعلیرضا حسینی بهشتی*

این که تب و تاب انتخاباتی در این روزها در رسانه‌ها بالا گرفته، به خودی خود نه خوب است و نه بد. صد البته طبیعی است که با نزدیک شدن به زمان برگزاری انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری، هم در میان مردم، به عنوان شهروندان جمهوری اسلامی و هم در میان سیاست‌ورزان حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای، گمانه‌زنی‌ها درباره نامزدهای احتمالی رایج شود که صرف‌نظر از این که چه کسانی از این جو تبلیغاتی سود می‌برند و برنده‌ها و بازنده‌های آن کدامند تاکید دیگری بر اهمیت رکن جمهوریت نظام برآمده از انقلاب اسلامی و نشانگر جهت‌گیری مطالبات اقشار مختلف جامعه ماست. اما نگاه عمیق‌تری که به محتوای غالب بر این فضای تبلیغاتی حاکم است، نشان از پدیده اجتماعی فراگیری دارد که توجه به آن، ما را به تامل در شیوه‌های رایج سیاست‌ورزی در میان نخبگان و دل‌مشغولی‌های سیاسی در میان شهروندان وامی‌دارد.

شاید بد نباشد تحلیل خود را با عناوین اخبار انتخاباتی که کم و بیش آینه افکار و اظهارات شهروندان نیز هسته آغاز کنیم. شاهدیم که هر از چندی نغمه آمدن یا نیامدن نامزدهای احتمالی به صحنه انتخابات سر داده می‌شود. صرف‌نظر از این که چه انگیزه‌هایی در پس این نغمه‌سرای‌های تبلیغاتی زود هنگام وجود دارد (گرم کردن تنور انتخابات، تحریک گروه‌های مخاطب خاص به منظور تسهیل گمانه‌زنی‌های موجود، جلب نظر مخاطبان به رسانه‌ها برای بهره‌گیری طی مراحل جدی‌تر تبلیغات انتخاباتی و ...)، نکته قابل توجه، سطح تعاملات موجود در این عرصه است: زبان مشترک همه مشارکت‌کنندگان در این عرصه، با نادیده گرفتن تجربه سی ساله جمهوریت در این مرز و بوم، نماینده طرز فکری است که تغییر و تحول در جهت بهبود و پیشرفت کشور را در تغییر و تحول در دولتمردان جستجو می‌کند.

حال در تاملی عمیق‌تر و با در نظر گرفتن دیدگاه‌های مطرح در زمینه چیستی مفهوم قدرت، درمی‌یابیم نگاه رایج در عرصه سیاست‌ورزی در جامعه ما، کاریکاتوری از آن دیدگاهی است که با تکیه بر تعریف قدرت به مثابه توانایی یک کنشگر در اجبار فرد دیگر برای انجام کاری که به آن تمایل ندارد، تنها به جنبه کاربرد قدرت نظر دارد: قدرت بر کسی یا چیزی. این در حالی است که پافشاری بر وجه جمهوریت نظام باید علی‌القاعده بر جنبه دیگر قدرت متمرکز باشد: قدرت برای انجام کاری. اما چرا جهت‌گیری رایج در میان ما، ایرانیان را کاریکاتوری از آن دیدگاه اول نامیدیم؟ پاسخ این است که اگر دست‌کم شاهد پابندی تمام و کمال به آن دیدگاه بودیم، باز هم جرقه‌های امید یافت می‌شد که می‌توانست ما را به تغییری مهم در فرآیندهای انتخاباتی نوید دهد چرا که مکمل آن بحث ابتدایی درباره تعریف قدرت به مثابه تأثیرگذاری در تصمیم‌گیری فرد دیگر، چنانچه منابع قدرت در اجتماع به معنی قرار دادن توانایی‌ها و محدودیت‌های قدرت‌هایی که بر زندگی ما تأثیرگذارند با هدف تعیین مرجع مسئولیت اخلاقی است. به عبارت دیگر، دل سپردن به تفسیر اقتدار گرایانه از قدرت، در شکل و شمایل تمام قندش، باید به تأکید بر رابطه قدرت و مسئولیت می‌انجامد. در آن صورت، باید به جای پرسش درباره این که "چه کسی می‌آید؟" به پرسش درباره این که "چرا می‌آید؟" پرداخته می‌شد که این خود، به در کانون توجه قرار گرفتن برنامه محوری در فضای انتخاباتی (ریاست جمهوری، مجلس خبرگان، مجلس شورا، شوراهای شهر) کشور منتهی می‌شد: آرزویی که فرهیختگان جامعه ما نومیدانه در انتظار ظهور آن هستند و راهی را برای افزایش کمی و کیفی مسئولیت‌پذیری انتخاب‌شوندگان و پاسخگویی به رای‌دهندگان در پی خواهد داشت. اما با مروری بر شعارهای انتخاباتی سی سال گذشته می‌توان به خوبی دریافت که حتی هنگامی که نامزدهای انتخاباتی به اعلام اهداف خود می‌پردازند، آن قدر در قالب طرح خواسته‌های روزمره شهروندان گرفتار هستند که اصولاً امکان بیان برنامه‌های خود را برای تحقق آن مطالبات از خود سلب می‌کنند.

می‌توان پیش‌بینی کرد که چنین تحولی چه پیامدهایی در بر خواهد داشت: احتیاط بیشتر در اعلام برنامه‌ها و اهداف بلندپروازانه، التزام به پیروی از برنامه‌های اعلام شده در دوران پس از انتخابات، تکیه بر نظرات کارشناسان و صاحب‌نظران در فرآیند طراحی اهداف دوری جستن از تمسک به ابزارهای غیراخلاقی در حین تبلیغات انتخاباتی، تلاش برای نشان دادن برتری برنامه اعلام شده در مقایسه با برنامه‌های رقیب فاصله گرفتن از شخصیت محوری در انتخابات و محدود ساختن اهمیت اشخاص به میزان توانایی‌هایشان برای اجرای برنامه‌ها، شکل‌گیری دولت سایه در فرآیند رقابت‌های سیاسی و مانند آن.



اما نکته شایان توجه این است که با وجود پیامدهای مهمی که پایبندی تام و کمال به این دیدگاه نسبت به قدرت می تواند داشته باشد در گسترده ساختن دامنه تاثیر گذاری خود از محدودیت های مهمی رنج می برد. در شمار این محدودیت ها، می توان از محصور ماندن در سازوکارهای اعمال قدرت رسمی نام برد. از آن جا که این دیدگاه اساسا در پی برقراری نسبت خود با سازوکارهای تصمیم گیری در قله هرم قدرت است در صورت به دست گرفتن زمام

اگر چه حرکت های اجتماعی از حضور در مناصب اعمال قدرت ابایی ندارند و در صورت اقتضا به آن مبادرت می ورزند، اما حیات و ممت خود را به حضور سیاسی منوط و مشروط نمی کنند

اداره کشور، تنها و تنها به فرآیندهای چانه زنی و تعامل با مراکز دیگر قدرت خواهد پرداخت که صد البته محدودیت های خاص خود را به دنبال خواهد داشت. این به آن معناست که تعامل با دو رکن مردم و گروه های اجتماعی (از میان ارکان ساختار سیاسی نظام) ابتدا در حاشیه قرار می گیرد و به تدریج به بوته فراموشی سپرده می شود. شهروندانی که تا روز رای گیری در کانون توجه انتخابات قرار دارند به حاشیه رانده می شوند و در نتیجه از صحنه مشارکت فعالانه کنار می کشند به دل مشغولی های روزمره خود بازمی گردند و در انتظار برآورده شدن خواسته های شان می نشینند.

در مقابل، دیدگاه دوم، قدرت را به مثابه توانایی و ظرفیت تلقی می کند و آن را به عملی برای تغییر علیرغم خواست محدود نمی سازد. از این دیدگاه آنچه میان اثر گذاری در موجودات بی جان و جانداران از یک سو و انسان از سوی دیگر، تفاوت مهمی ایجاد می کند، توانایی ها و ظرفیت های خاصی است که انسان داراست یعنی قدرت تفکر، قدرت تامل، قدرت برقراری ارتباط، قدرت پیش بینی برخی نتایج حاصل از عمل، قدرت فهم و ارزیابی آن نتایج و قدرت تغییر اعمال در پرتو آن. در پرتو چنین فهم ارتباطی از انسان (که بر قدرت یا ظرفیت او در برقراری رابطه از طریق سخن، علائم و نمادها استوار است)، می توان گفت قدرت تنها زمانی تولید می شود که مردم با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و در کاری مشترک با یکدیگر به تعامل بپردازند. به عبارت دیگر، عرصه قدرت سیاسی در قالب یک نظام همکاری اجتماعی به منظور تغییر و تحول در ساختارهای اساسی اجتماع تعریف می شود که هدف آن دستیابی به یک جامعه بسامان است. در چنین فهمی از سیاست، شهروندان با شناختی که از حقوق و تکالیف خود به دست می آورند، به قاعده مندسازی قدرت (در هر دو معنای آن یعنی قدرت برای انجام کاری و قدرت بر چیزی داشتن) از طریق قانون اساسی، وضع قوانین عادی، اعمال، اجرا و نظارت بر حسن انجام آن از طریق منتخبان خود می پردازند.

اما برقراری این گونه ارتباطات و مشارکت در چنین همکاری اجتماعی ای، ایجاب می کند شهروندان به سطح قابل قبولی از همزبانی رسیده باشند و در چارچوب گفتگمانی معینی به اجماع بر اصول و مبانی مورد پذیرش شان دست یافته باشند. لازمه دستیابی به چنین وضعیتی، در کنار چیزهای دیگر، نیازمند دو چیز است: الگوهای که بتوانند به عنوان آستر گفتگمانی به کار گرفته شوند و نظریه هایی که به عنوان کانون گفتگمان ایفای نقش کنند.

بدون این که قصد گسترش بیشتر بحث را در این جهت داشته باشیم، می توانیم پیامدهای مهم اتخاذ چنین موضعی را به اختصار بیان کنیم. از جمله مهم ترین آثار چنین نگرشی به قدرت، اتکالی

هر گونه حرکت اصلاحگرانه بر حرکت های اجتماعی است. بر خلاف حرکت های سیاسی صرف محدود که حیات شان منوط به مقاطع انتخاباتی و بقای شان مشروط به حضور در مناصب قدرت و وزی رسمی است این حرکت های اجتماعی به طور مستمر با مخاطبان هدف در ارتباط هستند. این ارتباط از طریق الگوسازی و تلاش برای تحقق الگوها در عرصه های فردی و اجتماعی زندگی صورت می گیرد. در نتیجه اگر چه حرکت های اجتماعی از حضور در مناصب اعمال قدرت ابایی ندارند و در صورت اقتضا به آن مبادرت می ورزند، اما حیات و ممت خود را به حضور سیاسی منوط و مشروط نمی کنند.

آن دسته حرکت های اجتماعی که موفق به ارائه الگوهای زیستی شوند و توان شکل دادن به گفتگمان هایی را داشته باشند که شهروندان را در پاسخ یابی به پرسش ها و نیازهای نوشونده زمانه (که در عصر ما با شتاب و پیچیدگی روزافزونی بیایی از راه می رسند) یاری رسانند نه تنها به لحاظ طول عمر خود بر حرکت های سیاسی صرف مزیت دارند که در گستره دایره شمول خود بسیار فراتر از دایره تنگ و محدود جنبش های سیاسی عمل می کنند. الگوهای ارائه شده توسط این حرکت ها در همه عرصه های زندگی تبلور می یابند، به شکل گیری نسل های آینده بر اساس آن الگوها یاری می رسانند و از این طریق استمرار گفتگمان مذکور را تضمین می کنند که این خود به دستیابی به وضعیت ثبات کمک می کند این همان چیزی است که یک جامعه در حال پیشرفت بیش از هر چیز دیگری به آن نیازمند است.

اگر آنچه آمده مورد پذیرش قرار گیرد شاید بتوانیم پس از یافتن پاسخ به پرسش مهم "چرا باید آمد؟" به طرح پرسش بنیادین دیگری بپردازیم: "باید چگونه آمد؟". با توجه به مباحث پیش گفته، پاسخ به این سوال چندان هم مشکل نخواهد بود. دیگر لازم نیست تصور کنیم تنها شکل حضور موثر، حضور در مناصب قدرت رسمی است. هدایت و مدیریت حرکت های اجتماعی اگر موثرتر نباشد دست کم می تواند به همان میزان راه را بر پیشرفت و تحول جامعه بگشاید و افزون بر آن، از قربانی شدن ایده ها و الگوهای سعادت بار در یک قمار سیاسی مرگ و زندگی به نام انتخابات پیشگیری کند.

* عضو هیات علمی دانشگاه تربیت مدرس